

## **Devil's Mute Language in a Verse of Hafez**

**Aydenloo, Sajjad\***

### **Abstract**

By carefully reading the well-known Hafiz's verse that says: Man malak budam o ferdowse barin jayam bud/Adam avard dar in deyre xarababadam, this question arises for most readers/listeners regarding: who is the verse's 'I' narrator who called himself the angel of heaven and Adam as the reason for his falling in the world? Glossarists and scholars have brought up seven different views about this, among which verse interpretation with the language of the Adam (mankind type) or human soul is more famous and more acceptable. But, with the precision in the semantic structure of the first hemistich in which the speaker called himself the 'angel', and the syntactic logic of the verse that the first hemistich's narrator is first person singular and the subject of the second hemistich is third person singular which lead to the degradation of the 'I/narrator's verse', another possibility is that the verse probably is from the Devil's language observing the adventure of his prostration to Adam (pbuh) and expulsion from paradise and falling into the lower world. With this proposed interpretation, Hafiz's verse also will be an evidence of the issue of praising Devil in Persian literature and the examples of this angle's plaintive mute language about his stand-in and the first dignity and excommunication and past separation of himself.

### **Keywords**

*Devil, Angle, Mute Language, Praising Devil, Description, Hafiz's Sonnet.*

---

\* Associate Professor, Payam-e-Noor University of Urmia, Iran.

نشریه علمی - پژوهشی

پژوهش‌های ادب عرفانی (گوهر گویا)

سال دوازدهم، شماره سوم، پیاپی ۳۸، پاییز ۱۳۹۷ صص ۱۳۲ - ۹۹

## زبان حال ابلیس در بیتی از حافظ

سجاد آیدنلو\*

چکیده

من ملک بودم و فردوس برین جایم بود آدم آورد در این دیر خراب آبادم  
با خواندن دقیق این بیت مشهور حافظ، این پرسش برای بیشتر خوانندگان یا شنوندگان پیش می‌آید که «من»  
گوینده بیت کیست که خود را فرشته‌ای فردوس‌نشین نامیده و آدم<sup>(ع)</sup> را مسبب هبوط خود در این دنیا دانسته است؟  
شارحان و محققان هفت نظر مختلف در این باره مطرح کرده‌اند که از آن میان تفسیر بیت به زبان حال فرزندان آدم  
(نوع بشر) یا روح انسان معروف‌تر و پذیرفته‌تر است؛ اما با دقت در ساختار معنایی مصراع اول که گوینده خود را  
«ملک» خوانده و منطق نحوی بیت که گوینده مصراع نخست، اول‌شخص مفرد و فاعل مصراع دوم، سوم‌شخص مفرد  
است - که باعث تنزل «من / گوینده» بیت شده است - گمان دیگری به نظر می‌رسد و آن اینکه احتمالاً بیت از زبان  
ابلیس است و به ماجرای سجده‌نکردن او بر حضرت آدم<sup>(ع)</sup> و اخراج از بهشت و افتادش در جهان فرودین اشاره  
دارد. با این تفسیر پیشنهادی، بیت حافظ نیز از شواهد ابلیس‌ستایی در ادب فارسی و از نمونه‌هایی است که به زبان  
حال شیکوه‌آلود این فرشته درباره قرب و مقام نخستین و طرد و فراق او اشاره دارد.

واژه‌های کلیدی

ابلیس؛ فرشته؛ زبان حال؛ ابلیس‌ستایی؛ شرح؛ غزل حافظ

---

\* دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه پیام نور ارومیه aydenloo@gmail.com

تاریخ پذیرش ۱۳۹۸/۳/۲۲

تاریخ وصول ۱۳۹۶/۱۱/۲

## ۱- مقدمه

دیوان حافظ متن بسیار عجیبی است. این اثر حدود پانصد غزل و شماری شعر در قالب‌های دیگر (قصیده، مثنوی، قطعه، رباعی) دارد و جزو دیوان‌های کم‌حجم ادب فارسی به شمار می‌رود؛ اما بحث درباره ضبط و معنای ابیات آن به تعبیر خود وی «ماجرایی پایان‌ناپذیر» است<sup>۱</sup> و خواجه رندان آن‌چنان هنرمندانه لایه‌های معنایی متعددی را با ظرایف زبانی در این دیوان نسبتاً کوچک در هم تنیده و گنجانیده است که از منظرهای مختلف تفاسیر و حتی تأویل‌های متنوعی را برمی‌تابد. یکی از غزل‌های خوش‌آهنگ و دل‌آویز این دیوان شگفت، شعر شناخته‌شده زیر است:

فاش می‌گویم و از گفته خود دل‌شادم	بنده عشقم و از هر دو جهان آزادم
طایر گلشن قدسم چه دهم شرح فراق	که در این دامگه حادثه چون افتادم
من ملک بودم و فردوس برین جایم بود	آدم آورد در این دیر خراب‌آبادم
سایه طوبی و دلجویی حور و لب حوض	به هوای سر کوی تو برفت از یادم
نیست بر لوح دلم جز الف قامت دوست	چه کنم حرف دگر یاد نداد استادم
کوکب بخت مرا هیچ منجم نشناخت	یا رب از مادر گیتی به چه طالع زادم؟
تا شدم حلقه به گوش در میخانه عشق	هر دم آید غمی از نو به مبارک بادم
می‌خورد خون دلم مردمک دیده سزاست	که چرا دل به جگرگوشه مردم دادم
پاک کن چهره حافظ به سر زلف ز اشک	ور نه این سیل دمامد ببرد بنیادم

(حافظ، ۱۳۸۷: ۲۶۳)

بر پایه جست‌وجوی نگارنده در کتاب‌های شرح دشواری‌های ابیات حافظ و کتاب‌شناسی‌ها و فهرست‌های مرتبط،<sup>۲</sup> ظاهراً به بیت سوم این غزل (من ملک بودم و ...) به‌طور مستقل توجه و بررسی نیز نشده است و در نظر حافظ‌پژوهان و حافظ‌شناسان در شمار بیت‌های به اصطلاح بحث‌انگیز خواجه شیراز به شمار نمی‌رود. در بعضی شرح‌ها و توضیحات نوشته‌شده بر دیوان حافظ یا این غزل نیامده<sup>۳</sup> و یا درباره بیت سوم آن (من ملک بودم و ...) بحث نشده است؛<sup>۴</sup> اما در بیشتر شرح‌های معروف به معنای این بیت و کیستی «من» گوینده آن توجه شده است. برخی محققان نیز ضمن مباحث خود درباره حافظ یا دیگر شخصیت‌ها و موضوعات عرفانی، به این بیت پرداخته‌اند. غیر از شارحانی که فقط به معنای ساده و واژگانی (تحت‌اللفظی) بیت بسنده کرده و

هیچ توضیحی درباره «من» نیاورده‌اند (رک: برزگر خالقی، ۱۳۹۳: ۷۳۱؛ جلالیان، ۱۳۷۹، ج ۳: ۱۶۷۷ و ۱۶۷۸؛ حافظ، ۱۳۶۳: ۴۲۸؛ همان، ۱۳۷۹: ۴۴۰)، مجموع نظریه‌های مربوط به گوینده این بیت و اینکه «من» در آغاز مصراع نخست کیست، در حدود بررسی‌های نگارنده هفت دیدگاه یا تفسیر مختلف است که در ادامه بیان می‌شود.

۱) قدیمی‌ترین و معروف‌ترین و پرتکرارترین نظر این است که «من» در این بیت به فرزندان حضرت آدم و نوع انسان اشاره می‌کند که خود را از نظر مجرد و قداست و مقام به «ملک» تشبیه کرده‌اند و خطای پدرشان آدم<sup>(ع)</sup> را (در خوردن میوه درخت ممنوع به اغوای ابلیس) سبب اخراجشان از بهشت و جایگاه ملکوتی و فرشتگی دانسته‌اند (رک: اسلامی ندوشن، ۱۳۹۵: ۲۷۱؛ انوری، ۱۳۸۵: ۲۹۷؛ رستگار فسایی، ۱۳۹۴، ج ۴: ۶۹؛ رضی، ۱۳۸۳: ۱۲۷؛ سعادت‌پرور، ۱۳۸۵، ج ۸: ۷۵ (نظر مرحوم علامه طباطبایی)؛ هروی، ۱۳۹۲، ج ۲: ۱۲۹۷). پیشینه این معنا به شرح سودی (تألیف ۱۰۰۳ ق) می‌رسد (رک: سودی بسنوی، ۱۳۵۷، ج ۳: ۱۸۰۸) و در میان شارحان معاصر، بیش از همه در حافظ‌نامه استاد خرمشاهی تشریح و تبیین شده است که عین گزارش ایشان را نقل می‌کنیم: «من یعنی فرزند آدم - نماینده نوع انسان در آن گاه که هنوز وجود علمی داشت و از ساحت اعیان ثابت به جهان ماهیات وارد نشده بود - قبل از آنکه آدم ابوالبشر عصیان کند و هبوط یابد در فردوس برین بی‌رنج و بی‌دغدغه می‌زیست. آدم به وسوسه عقل به تمنا یا طمع جاودانگی افتاد و هبوط کرد و نسل خود را که نوع انسان است نیز به هبوط و سقوط کشید» (خرمشاهی، ۱۳۷۵، ج ۲: ۹۲۴ و ۹۲۵).

در تفسیر روح‌البیان (تألیف ۱۱۱۷ ق) سؤال و جوابی درباره این بیت حافظ در مسجد جامع ایاصوفیه گزارش شده است؛ از پاسخ این سؤال چنین برمی‌آید که در اینجا نیز «من» بیت «نوع انسان» و «فرزندان آدم» دانسته شده است. این پرسش و پاسخ از نظر توجه به بیت منظور - آن هم در قلمرو عثمانی - و تفسیر آن، جالب است و چون تاکنون شارحان به آن توجه نکرده‌اند، ذکر می‌شود: «قال الشيخ الكاملُ المکملُ علی رَدِّهِ فی هامشِ کشف‌الکنوز و حل‌الرموز و هو کتابُ فریدُ فی فنِّهِ، وَجَدْتُ تَذکرةَ السُّؤالِ مِنْ بَعْضِ المَلاحِجِدهِ علی کرسی سیدی ابن نورالدین فی مجلسِ وعظِ بجامع ایاصوفیه مِنْ کلامِ خواجه حافظ شیرازی:

من ملک بودم و فردوس برین جایم بود / آدم آورد در این دیر خراب‌آبادم

فَاجَابَ الشَّيْخُ بَدِيهَةً وَ فَهَمَ مُرَادَ الْمُجَلِّدِ عَنِ السُّؤَالِ فَقَالَ أَنْتَ أَخْرَجْتَ آدَمَ مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ هَجَّتْ فِي صُلْبِهِ بَاسْتِعْدَادِ الْفَسَادِ وَ الْإِلْحَادِ وَ لَوْ لَمْ يَخْرُجْ ابْنُ آدَمَ لَبَقِيَّتِ الْمَلَا حِدَةُ وَ الْفَجْرَةُ فِي الْجَنَّةِ فَاقْتَضَتْ غَيْرَةَ الْحَقِّ خُرُوجَهُ» (حقی بروسوی، بی‌تا، ج ۱: ۱۰۹ و ۱۱۰). در جای دیگری از این تفسیر، نویسنده بیت «من ملک بودم و ...» را در توضیح روایت احتجاج حضرت موسی (ع) با آدم (ع) آورده است که باز معلوم می‌شود استنباط او از «من»، نوع بشر یا ابنای آدم است که پدرشان را موجب رانده شدن خود از بهشت می‌دانند: «و فی الْحَدِيثِ (اِحْتِجَّ آدَمُ وَ مُوسَى) اِحْتِجَا جَا رُوحَانِيَاً اَوْ جَسْمَانِيَاً ... فَقَالَ مُوسَى يَا آدَمُ اَنْتَ ابْنُ الَّذِي خَيَّبْتَنَا اَي كُنْتَ سَبَبًا لِخَيْبَتِنَا عَنْ سَكُونِ الْجَنَّةِ مِنْ اَوَّلِ الْاَمْرِ وَ اَخْرَجْتَنَا مِنَ الْجَنَّةِ بِخَطِيئَتِكَ الَّتِي خَرَجْتَ بِهَا مِنْهَا، قَالَ الْحَافِظُ: مَنْ مَلِكٌ بُوْدَمُ وَ ...» (همان، ج ۵: ۴۴۰ و نیز رک: همان، ج ۷: ۷۹).

مشابه معنای معروف و متداول از بیت حافظ، در سرگذشت حضرت آدم در ادبیات بین‌العهدینی هم دیده می‌شود. در کتاب *اسدالس آمده است*: «آدم با گناهی که مرتکب شده تنها خود را گرفتار عقوبت کرد و از بهشت رانده شد بلکه تمامی نوع بشر را با خود به سقوط کشید» (رک: مجتبیایی، ۱۳۸۳ الف: ۱۷۳).

۲) به نظر بعضی از محققان، «من» در این بیت روح انسان پیش از فرود آمدن از عالم قدس ملکوت و قرار گرفتن در پیکر خاکی آدمی است (رک: استعلامی، ۱۳۹۴، ج ۲: ۸۳۲؛ دادبه، ۱۳۹۰: ۶۲۱؛ فرشباغیان، ۱۳۸۵: ۱۶۵؛ قیصری، ۱۳۹۲، ج ۲: ۹۵۳؛ همایون فرخ، ۱۳۷۰، ج ۸: ۶۲۰۴ و ۶۲۰۵؛ همایی، ۱۳۸۵، ج ۱: ۱۲۲).

۳) معدودی از حافظ‌شناسان «من» را در اینجا خود حضرت آدم (ع) دانسته‌اند (رک: آشوری، ۱۳۹۰: ۲۴۴؛ ریاحی، ۱۳۷۴: ۲۵۹) و از نظر بیانی/ بلاغی این کاربرد را مجاز به علاقه مجاورت گرفته‌اند «به این اعتبار که آدم نیز مانند ملک زمانی در بهشت بوده است» (شمیسا، ۱۳۷۹: ۵۵).

۴) مرحوم استاد مطهری پنج بیت اول غزل منظور را آورده و آن را به اصل قدسی و آسمانی انسان پیش از خلقت خاکی مربوط دانسته است. «من» در اینجا به تعبیر ایشان «انسان قبل الدنیا» است (رک: مطهری، ۱۳۷۴: ۱۲۲).

۵) به عقیده یکی از محققان، گوینده و «من» این بیت خود حافظ است (رک: مولایی، ۱۳۶۸: ۶ و ۷).

۶) در یکی از گزارش‌های دیوان حافظ، «من» به همان «مَلک» آمده در بیت معنا شده و مصراع دوم با نقل بخشی از مرصاد/العباد با ماجرای اخراج آدم و حوا از بهشت ارتباط یافته است (رک: ذوالنور، ۱۳۸۸، ج ۲: ۷۱۷ و ۷۱۸ و نیز، رک: ثروتیان، ۱۳۹۲، ج ۴: ۱۶۸۱).

۷) سبزواری (وفات: ۱۳۵۸ ق) در شرح خود بر گلشن راز ظاهراً این بیت را با روایت هاروت و ماروت پیوند داده که تفسیری منفرد و ناپذیرفتنی است؛ ولی همین که با دقت در کاربرد واژه «ملک»، بیت را به حضرت آدم یا فرزندان او مربوط ندانسته و متوجه رابطه آن با «فرشتگان» شده، درخور توجه است. توضیح او چنین است: «... به حسب تأویل گویند که روح و قلب اشاره به هاروت و ماروت است که آنها پیش از تعلق به بدن دو ملکی بودند مجرد و منزّه از تمام این صفات مذمومه و دنیویّه و در عبادت حق مشغول بودند. کما قال الحافظ: من ملک بودم و فردوس برین جایم بود/ آدم آورد در این دیر خراب آبادم. چون به مفاد «اهبطوا منها»، «أخلد الی الارض» به زمین آمدند یعنی تعلق پیدا کردند و گرفتار عالم ظلمانی شدند» (سبزواری، ۱۳۸۶: ۶۰۱).

## ۲- بحث

اگر بیت «من ملک بودم و ...» ساده و بدون ابهام معنایی بود، اصولاً باید عموم شارحان و پژوهندگان دیوان حافظ در تفسیر آن اتفاق نظر می‌داشتند؛ ولی تعدد معانی و دریافت‌های چندگانه نامبرده به‌خوبی نشان می‌دهد که این بیت برخلاف آنچه پنداشته می‌شود، معنای کاملاً روشنی ندارد و با اینکه در هر بار خواندن شتاب‌زده آن، تصور می‌کنیم مفهومی را - هرچند به‌طور کلی - دریافته‌ایم، اتفاقاً از بیت‌های دشوار و نیازمند بحث دیوان حافظ است.

داستان آفرینش حضرت آدم و بعضی موضوعات مربوط به آن (مانند عهد الست، سجده کردن فرشتگان بر آدم، عصیان آدم و خوردن گندم و رانده شدن از بهشت) از مهم‌ترین تلمیحات مضمون‌ساز شعر حافظ است (برای دیدن این موارد رک: مولایی، ۱۳۶۸: ۳-۲۵)؛ بیت «من ملک بودم و ...» هم در مجموعه این اشارات قرار می‌گیرد؛ ولی به نظر نگارنده یکی دو قرینه معنایی و نحوی در ساخت این بیت هست که نمی‌توان آن را طبق دیدگاه غالب و پذیرفته شده در حافظ‌شناسی، درباره حضرت آدم یا فرزندان او (نوع انسان) یا روح بشر و ... دانست و هیچ‌یک از هفت معنای مطرح شده در باب بیت و به‌ویژه «من» گوینده آن درست و دقیق نمی‌نماید.

دلیل نخست کاربرد لغت «ملک» است که غیر از این بیت، هفت بار دیگر هم در دیوان حافظ به کار رفته و در همه موارد به معنای معروف آن یعنی «فرشته» اشاره داشته است. بر این اساس و با توجه به اینکه خود حضرت آدم یا فرزندان او (نوع انسان) یا روح آدمی فرشته نبودند و نیستند نمی‌توانیم بگوییم که «من» گوینده بیت یکی از این کسان و چیزهاست و حافظ آدم و ابنای بشر یا روح انسان را «ملک» خوانده است. اینکه برخی از شارحان و محققان «من ملک بودم» را جمله‌ای تشبیهی گرفته و منظور حافظ را تشبیه «من» در معانی گفته شده به «فرشته» با وجه شبه مقام قدسی و مینوی و تجرد دانسته‌اند، موجه نمی‌نماید؛ زیرا در اصول علم بلاغت مشبه به باید اجلی و اعرف از مشبه باشد و چون در جهان بینی حافظ جایگاه «آدم» و «انسان» بالاتر از «ملک» است، پذیرفتنی نیست که در اینجا آدم یا فرزندان یا روح او را به «ملک» تشبیه کرده باشد و برخلاف اعتقاد خود و قاعده تشبیه گفته باشد که مقام من (آدم، نوع انسان، روح بشر) مانند فرشتگان بود. تفاوت «ملک» و «انسان» و برتری رتبت آدمی بر فرشتگان در سه بیت حافظ آشکارا دیده می‌شود:

جلوه‌ای کرد رخت دید ملک عشق نداشت      عین آتش شد از این غیرت و بر آدم زد

(حافظ، ۱۳۸۷: ۱۷۶)

بر در میخانه عشق ای ملک تسبیح گوی      کاندرا آنجا طینت آدم مخمّر می‌کنند

(همان: ۲۰۱)

فرشته عشق نداند که چیست ای ساقی      بخواه جام و گلابی به خاک آدم ریز

(همان: ۲۳۵)

قرینه دوم هم این است که نوع خطاب و ساخت دستوری بیت به گونه‌ای است که «آدم» در مصراع دوم به اصطلاح سوم شخص مفرد (غایب) و فاعل بیت است که در برابر «من» گوینده بیت در مصراع اول قرار دارد و باعث آمدن «من / گوینده» از فردوس برین در این دیر خراب آباد شده است؛ بنابراین اگر «من» در مصراع اول خود حضرت آدم یا روح بشر باشد، منطق نحوی و معنایی بیت نادرست خواهد بود؛ چون آدم نمی‌تواند هم فاعل و هم مفعول بیت باشد و بگوید من (آدم یا روح) مانند فرشتگان در بهشت بودم و آدم من (آدم / روح انسان) را به جهان آورد؛ بلکه گوینده مصراع نخست (من) کسی دیگر (اول شخص مفرد) و فاعل مصراع دوم، سوم شخص مفرد است و با یکدیگر تفاوت دارند.

«من» به معنای فرزندان حضرت آدم و نوع انسان نیز به این دلیل درست نیست که ابنای بشر در زمان آدم (ع) نازاده و در عالم ذر<sup>۶</sup> بودند نه در فردوس برین - که بنا بر بیشتر روایت‌ها مکان عالم ذر نبوده است - و فقط آدم (ع) و حوا در بهشت اقامت داشتند؛ در نتیجه این تفسیر که فرزندان آدم (نوع انسان) بگویند ما در بهشت بودیم و پدرمان حضرت آدم با رفتار منجر به اخراجش از جنت، ما را نیز با خود به این جهان خاکی آورد، با روایات و معتقدات دینی مربوط به خلقت منطبق نیست و چنان که گفتیم فرزندان آدم فردوس نشین نبودند و همه در جهان خاکی (دیر خراب‌آباد) و پس از آمدن آدم (ع) و حوا به این دنیا زاده می‌شوند.

حافظ واژه یا نام «آدم» را به جز در این بیت، سیزده بار دیگر هم استفاده کرده و تقریباً در همه آنها به ماجرای خلقت او، سجده کردن ملائیک و رانده شدن آدم و حوا از بهشت و هبوط در زمین توجه داشته است. در همه این موارد ساختار دستوری، معنای لغوی و اشارات تلمیحی ابیات کاملاً روشن است و فقط بیت منظور از نظر فعلی که «آدم» در آن انجام می‌دهد با بیت‌های دیگر متفاوت است. بدین معنی که در سایر بیت‌ها که به روایت هبوط آدم از بهشت اشاره شده، فاعل حضرت آدم و نتیجه عمل نیز متوجه خود اوست؛ ولی در بیت «من ملک بودم و ...» گوینده دیگری (من) آدم را موجب اخراج خود از بهشت می‌داند؛ یعنی در اینجا برخلاف شواهد دیگر، حضرت آدم سبب وقوع فعل هبوط بر فرد دیگری غیر از خود اوست. برای دقت بیشتر و مقایسه بهتر، ابیاتی را می‌آوریم که حافظ در آنها به رانده شدن آدم از بهشت و فروافتادنش بر زمین اشاره کرده است؛ در نتیجه فرق معنا و موضوع و سبب و مسبب آنها با بیت منظور آشکار می‌شود:

در عیش نقد کوش که چون آبخور نماند      آدم بهشت روضه دارالسلام را

(حافظ، ۱۳۸۷: ۱۰۰)

نه من از پرده تقوی به درافتادم و بس      پدرم نیز بهشت ابد از دست بهشت

(همان: ۱۳۶)

من آدم بهشتی‌ام اما در این سفر      حالی اسیر عشق جوانان مهوشم

(همان: ۲۷۶)

پدرم روضه رضوان به دو گندم بفروخت      من چرا ملک جهان را به جوی نفروشم

(همان: ۲۷۷)



جایی که برق عصیان بر آدم صفی زد      ما را چگونه زبید دعوی بی‌گناهی  
(همان: ۳۶۸)

هش دار که گر وسوسه عقل کنی گوش      آدم صفت از روضه رضوان به در آیی  
(همان: ۳۷۲)

بیت «من ملک بودم و ...» زمانی ممکن بود وصف حال آدم یا نوع انسان انگاشته شود که مثلاً چنین ساختار و ترتیب مفروضی داشت:

من آدم / بشر بودم و فردوس برین جایم بود      ملک آورد در این دیر خراب آبادم  
یادآور می‌شود که ضبط بیت در همه نسخه‌های معتبر دیوان حافظ یکسان است (رک: نیساری، ۱۳۸۶، ج ۲: ۱۰۴۹) و احیاناً به جای «ملک» صورت دیگری نیامده که توجه‌انگیز باشد.<sup>۷</sup>

غرابت کاربرد «ملک» برای «من» - با تفسیرهای متداول - و ساخت دستوری بیت نظر شماری از شارحان دیوان حافظ را نیز جلب کرده است. غیر از کسانی که خواسته‌اند «من ملک بودم» را در قالب تشبیه و مقایسه آدم<sup>(ع)</sup> یا نوع انسان با فرشته توجیه کنند، استاد خرمشاهی در توضیح این پرسش یا ابهام که چگونه در این بیت «من» به معنای فرزندان حضرت آدم - که در زمان رانده شدن پدرشان از بهشت هنوز نبودند - از رفتار پدر شکوه می‌کنند و چرا حافظ آنها را «ملک» خوانده است، چنین می‌نویسد: «البته آدم در زمانی که در بهشت بود هنوز زاد و ذریه‌ای نداشت و ذریه او هم «ملک» نبود ولی حافظ طبق تخیل شاعرانه و سنت عرفانی برای ذریه هنوز به وجود نیامده آدم وجود ذری ... یا علمی (ثبوت و حضور در علم خداوند) یا به صورت اعیان ثابته قائل شده است» (خرمشاهی، ۱۳۷۵، ج ۲: ۹۲۵).

نگارنده بسیار بعید می‌داند که اگر منظور حافظ - با آن پشتوانه غنی فرهنگی و تسلط‌های خیره‌کننده زبانی و شعری - از «من» در مصراع نخست بیت منظور حضرت آدم، ابنای بشر (نوع انسان) یا روح پیش از زندانی شدن در قالب جسم بود، آن را با واژه «ملک» و در این ساخت نحوی بیان می‌کرد؛ بلکه به استناد دو قرینه (مانع معنایی و دستوری) که اشاره شد احتمال می‌دهد که خواجه در این بیت به ماجرای سجده نکردن ابلیس بر حضرت آدم و طرد شدن او از بهشت به سبب سرپیچی از این فرمان خداوند توجه کرده و گوینده بیت (من مصراع اول) ابلیس است. روایت مشهور پرهیز ابلیس از سجده بر آدم<sup>(ع)</sup> مستند بر آیاتی از قرآن کریم است. برای نمونه «و لَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ

ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا ابْلِسَ لَمْ يَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ / قَالَ مَا مَنَعَكَ أَلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ / قَالَ فَاهْبِطْ مِنْهَا فَمَا يَكُونُ لَكَ أَنْ تَتَكَبَّرَ فِيهَا فَاخْرُجْ إِنَّكَ مِنَ الصَّاغِرِينَ (اعراف: ۱۱-۱۳ و نیز رک: حجر: ۳۰-۳۵؛ ص: ۷۱-۸۵).

پیش از تبیین و توضیح بیشتر این گمان که شاید بیت «من ملک بودم و ...» زبان حال ابلیس است، حتماً باید به این نکته بسیار مهم و جالب اشاره کرد که احتمالاً حجت‌الاسلام تیر تبریزی (۱۲۴۷-۱۳۱۲ ق) نیز این بیت حافظ را از زبان ابلیس می‌دانسته است. البته او یکبار غزل «فاش می‌گویم و از گفته خود دل‌شادم ...» را در قالب مسمطی تضمین کرده است که در ادامه مقاله به آن اشاره خواهیم کرد؛ در آنجا گویا «من» بیت «من ملک بودم و ...» را «روح» انسان قبل از اسارت در پیکر خاکی انگاشته است؛ ولی در غزلی که به استقبال از این غزل حافظ سروده است، به بیت منظور به نوعی توجه داشته و آن را با دو بیت دیگر در محور عمودی شعرش آورده است که نشان می‌دهد به احتمال فراوان «من» را در آن بیت خواجه شیراز «ابلیس» شناخته است. مطلع غزل تیر این است:

می‌بنالم که به سر وقت رسد صیّادم      نه من از تنگی دام است که در فریادم<sup>۸</sup>  
سپس در ابیات ۸ تا ۱۰ گفته است:

گیله از آدم خاکی نه طریق ادب است      گرچه آورد در این دیر خراب‌آبادم  
لطف سلطان ازل خواست که از سجده خاک      بار این نخوت بیهوده دهد بر بادم  
نخورم غم که برد باز بدان گلشنِ قدس      علّت نخوت و مستی چو ز سر بنهادم  
(تیر تبریزی، ۱۳۱۹: ۲۳۸ و ۲۳۹)

مصراع دوم بیت نخست دقیقاً برگرفته از مصراع دوم بیت حافظ (آدم آورد در این دیر خراب‌آبادم) است و بیت بعدی که به سجده‌نکردن بر آدم خاکی به سبب نخوت اشاره کرده است، هیچ تردیدی بر جای نمی‌گذارد که گوینده ابیات ابلیس است و تیر در بیت حافظ «من» آن را که آدم او را در این دیر خراب‌آباد آورده، ابلیس دانسته است و این استنباط را چنین در غزل خود پرورده و پیروی کرده است. برای توجه بیشتر یکبار دیگر سه بیت تیر را مرور می‌کنیم: ابلیس می‌گوید هرچند آدم باعث هبوط او در این دنیا شد، نباید از وی گله کند؛ زیرا خواست خداوند این بود که او گرفتار نخوت بیهوده شود و از سجده بر آدم خاکی سر باز زند. با این حال امیدوار است که پس از فرونهادن غرور، لطف الهی دوباره او را به گلشن قدس (آسمان و فردوس برین) - که از آنجا رانده شده است - بازخواهد گرداند.

نیر معروف به حجّت‌الاسلام تبریزی تحصیلات دینی داشت و به سه زبان فارسی و ترکی و عربی شعر می‌گفت و در مرثیه‌سرایی نامدار بود (درباره او رک: مصاحب (سرپرست)، ۱۳۸۷، ج ۳: ۳۰۹۴). دریافت او از بیت «من ملک بودم و ...» - گرچه به صورت شرح یا یادداشت نیست و از دقت در یکی از غزلیات استقبالی او برمی‌آید - در جایگاه نخستین تفسیر ابلیسیه از این بیت حافظ بسیار مهم است و فضل تقدّم هوشیارانه او را در این بحث محفوظ می‌دارد. به سبب تأخر زمان زندگی و تا حدودی گمنام بودن نیر تبریزی و دیوانش هیچ‌یک از مفسران و محققان شعر حافظ تاکنون به این نکته جالب توجهی نشان نداده‌اند.

برای توضیح دقیق‌تر تفسیر پیشنهادی برای بیت حافظ - که گفتیم احتمالاً از زبان ابلیس است - باید آن را به سه بخش، تفکیک و در ارتباط با ابلیس و ویژگی‌ها و مسائل او در متون ادبی، دینی، تاریخی و تفسیری بررسی کرد.

### الف) من ملک بودم

ابلیس در آیه‌ای از قرآن مجید «جن» دانسته شده است: «وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ...» (کهف: ۵۰)؛ اما در آیاتی مانند «قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ» و «فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ إِلَّا إِبْلِيسَ» که در سوره‌های مختلف تکرار شده است، ابلیس جزو فرشتگان معرفی می‌شود و با حرف «أَلَّا» در سجده‌نکردن از آنها استثنا شده است. همین برداشت دوگانه از آیات قرآن موجب شده است بین مفسران و مؤلفان متون دینی و تاریخی درباره فرشته و جن بودن ابلیس اختلاف نظر و بحث‌هایی پیش آید (برای آگاهی کامل درباره این آرا و مباحثات، رک: آون، ۱۳۹۰: ۸۸-۱۰۱؛ حجّتی، ۱۳۷۲: ۷۲-۱۳۱؛ زریاب خوبی، ۱۳۸۳: ۵۹۴؛ سجّادی، ۱۳۸۳: ۵۹۷؛ کمپانی زارع، ۱۳۹۰: ۴۶-۵۰؛ ونسینک و گاردت، ۱۳۵۴: ۳۷۹ و ۳۸۰؛ (Algar, 1996: 656-657).

فخر رازی در تفسیر مفاتیح‌الغیب (پایان تألیف: ظاهراً ۶۰۳ ق) نوشته است که بعضی از متکلمان، به‌ویژه معتزلیان، ابلیس را از ملائک نمی‌دانند؛ اما بیشتر فقها معتقدند که او فرشته بوده است (رک: رازی، ۱۴۲۰، ج ۲: ۴۲۸). برخی مفسران هم در تأیید فرشته‌بودن ابلیس و توضیح اینکه چرا او در آیه‌ای «جن» معرفی شده است، اشاره کرده‌اند که احتمالاً جن نوعی از ملائک است (رک: زریاب خوبی، ۱۳۸۳: ۵۹۴). امام علی (ع) هم در خطبه قاصعه ابلیس را «ملک» نامیده و

اخراج او از بهشت را متذکر شده‌اند: «... ما كان الله سبحانه ليُدخل الجنة بشراً بأمرٍ أخرج به منها ملكاً» (نهج البلاغه، ۱۳۷۹: ۲۱۱). جالب اینکه در سنت مسیحی نیز ابلیس از فرشتگان و رانده درگاه خداوندی است (رک: هاکس، ۱۳۸۳: ۵۴۵ و ۵۴۶). در متون عرفانی و شعری ادب فارسی هم ابلیس عموماً از «ملایک» دانسته شده است نه «اجنه». برای نمونه در *مرصادالعباد* - که جزو منابع استفاده حافظ هم بوده است - چنین می‌خوانیم: «پس سر ابلیس پرتلیس بر بستند که از میان جمله ملایکه گستاخی کرد و بی‌اجازت به کارخانه غیب در رفت» (رازی، ۱۳۷۴: ۸۷). در بیتی از غزل زیبایی که از زبان ابلیس است و در *دیوان سنایی* و خاقانی آمده است - ولی چنان‌که در دنباله مقاله اشاره خواهد شد از هیچ‌یک از این دو شاعر نیست - ابلیس خود می‌گوید در آسمان مهتر فرشتگان بود:

بر درگهم ز جمع فرشته سپاه بود      عرش مجید جاه مرا آستانه بود

(سنایی، ۱۳۸۸: ۸۷۱)

در داستان «بیدارکردن ابلیس معاویه را برای نماز و گفت‌وگوی این دو» در *مثنوی*، باز ابلیس آشکارا خود را فرشته معرفی می‌کند:

گفت ما اوّل فرشته بوده‌ایم      راه طاعت را به جان پیموده‌ایم

(مولوی، ۱۳۷۸، د ۲: ۲۸۳ / ۲۶۳۱)

صائب هم گفته است:

زاهد از طاعت به راز عشق محرم کی شود؟      من گرفتم شد ملک ابلیس آدم کی شود؟

(صائب، ۱۳۸۷: ۳ / ۱۳۱۰)

با توجه به فرشته دانسته‌شدن ابلیس در سنت ادبی ایران و اشاره *مرصادالعباد* - که حافظ در بخش اعظمی از مضمون‌سازی‌های خود از ماجرای آفرینش آدم<sup>(ع)</sup> و موضوعات مربوط، به آن کتاب نظر داشته است - می‌توانیم بپذیریم که خواجه شیراز هم «ابلیس» را از ملائکه می‌دانسته و به همین سبب در بخش نخست بیت منظور با تفسیر پیشنهادی از زبان او گفته است: «من ملک بودم». در اینجا کاربرد ظریف و درست فعل ماضی «بودم» بر ماهیت و مقام فرشتگی ابلیس پیش از خلقت آدم و فرمان سجده ملائکه بر او اشاره دارد؛ زیرا پس از این ماجرا ابلیس، هم از بهشت رانده می‌شود و هم چنان‌که در گزارش بعضی مآخذ می‌بینیم از اصل و صورت ملکی به در می‌آید و از عزازیلی به ابلیسی و شیطانی دگرگون می‌شود. بلعمی نوشته است چون ابلیس خویشتن را از آدم<sup>(ع)</sup> برتر دانست و از سجده سر پیچید «خدای تعالی ... او را ... از حد و صورت فرشتگی بیرون

آورد و به صورت ابلیس برد و او اندر فریشتگی نیکو صورتی بود و نام او عزازیل بود. آن نام و صورت فریشتگان از وی بیفکند و او را ابلیس نام کرد» (بلعمی، ۱۳۸۵: ۴۸). مصراع «گفت ما اول فرشته بوده‌ایم» در مثنوی نیز مبتنی بر همین موضوع و دقیقاً معادل «من ملک بودم» حافظ از زبان ابلیس است.

### ب) فردوس برین جایم بود

ابلیس پیش از آزمون سجده بر آدم<sup>(ع)</sup>، در بهشت و ملکوت آسمان ساکن بود. این موضوع از قرآن مجید دریافت می‌شود؛ در سوره اعراف (آیه ۱۳) پس از ذکر خلقت آدم و سرپیچی ابلیس از سجده بر او چنین می‌فرماید: «فَاهْبِطْ مِنْهَا فَمَا يَكُونُ لَكَ أَنْ تَتَكَبَّرَ فِيهَا». مرجع ضمیر «ها» در «منها» و «فیها» جنت یا سماست؛ یعنی ابلیس در بهشت و آسمان بود و با فرمان «اهبط» از آنجا رانده می‌شود و هبوط می‌کند. میبیدی این نکته را در آیه نامبرده چنین توضیح داده است: «قَالَ فَاهْبِطْ مِنْهَا يَعْنِي مِنَ الْجَنَّةِ. قِيلَ مِنَ السَّمَاءِ. فَمَا يَكُونُ لَكَ أَنْ تَتَكَبَّرَ فِيهَا يَعْنِي فِي الْجَنَّةِ. مَعْنَى أَنْ اسْتَكْبَرَ فِي الْجَنَّةِ بِرُؤُوسِهِ وَازْجَمَ بَيْنَ الْجَنَّةِ وَالسَّمَاءِ». (میبیدی، ۱۳۷۱، ج ۳: ۵۶۷).

اقامت ابلیس در بهشت یا آسمان به استناد قرآن مجید بعدها در شماری از منابع تفسیری و تاریخی و دینی و ادبی به صورت‌های مختلف تکرار و تأکید شده است؛ از جمله در ترجمه تفسیر طبری چنین آمده است: «اما سبب آمدن ابلیس بزمین آن بود که خداوند عزوجل او را یک‌چند خازن بهشت کرده بود. پس او را مهتر کرد بر فریشتگان آسمان و به هر آسمان خدای عزوجل را سجده کرده بود هزار سال» (ترجمه تفسیر طبری، ۱۳۹۳، ج ۱: ۴۵). تعابیر «خازن بهشت» و «سلطان آسمان» برای ابلیس در بعضی متون مبتنی بر همین موضوع است (برای نمونه رک: طبری، ۱۳۸۷، ج ۱: ۸۱ و ۸۲؛ میبیدی، ۱۳۷۱، ج ۱: ۱۳۳؛ نیشابوری، ۱۳۸۶: ۶). در شعر فارسی نیز به این نکته توجه شده است؛ مثلاً خود ابلیس در غزلی که از زبان اوست به حضور در آسمان و اقامت در «خلد برین» (معادل «فردوس برین» در بیت حافظ) اشاره می‌کند:

بودم معلّم ملکوت اندر آسمان      امّید من به خلد برین جاودانه بود

(سنایی، ۱۳۸۸: ۸۷۱)

در مقاله «رفتن سالکِ فکرت پیش ابلیس» در مصیبت‌نامه، سالک پس از یادآوری عبادات هفتصد هزار ساله ابلیس در آسمان‌ها به او می‌گوید:

در بهشتِ عدن بودی اوستاد      کار تو با قعر دوزخ افتاد  
(عطار، ۱۳۸۶ الف: ۳۳۳ / ۶۲۷)

ابلیس بار دیگر خود در گفت‌وگو با معاویه در روایت مثنوی، عرش نشینی خود را به یاد می‌آورد:

سالکان راه را محرم بُدیم      ساکنان عرش را همدم بُدیم  
(مولوی، ۱۳۷۸، د ۲: ۲۸۳ / ۲۶۲۲)

بر این اساس «فردوس برین جایم بود» در بیتِ حافظ و از زبان ابلیس به سکونتِ او در بهشتِ برین، پیش از سجده‌نکردن بر حضرت آدم اشاره دارد.

### ج) آدم آورد در این دیر خراب‌آبادم

چنان‌که در آیه سیزدهم سوره اعراف مشاهده شد، ابلیس پس از خودداری از سجده بر آدم<sup>(ع)</sup> با خطاب «فَاهِبِطْ» از بهشتِ برین و آسمانِ اعلیٰ اخراج و به زمین افکنده می‌شود. در *اخبارالزمان* می‌خوانیم: «رخ برتافتن او از کرنش در برابر آدم ... سبب سخت‌ترین و زشت‌ترین هبوط شد» (مسعودی، ۱۳۷۱: ۳۱). در برخی از منابع، دلیلِ هبوط ابلیس با تعبیر «ازبهر آدم» ذکر شده است: «ابلیس گفت الهی چون مرا ازبهر آدم به لعنت کردی و از بهشت محروم گردانیدی» (البوشنجی، ۱۳۸۴: ۱۰۱). «فَلَمَّا فَرَّغَ مِنْ اِبْلِيسَ وَ مُعَاتَبَتِهِ ... اَخْرَجَهُ مِنَ الْجَنَّةِ ... نَزَلَ اِبْلِيسُ مُخْتَصِرًا ... وَ لَمَّا نَزَلَ قَالَ يَا رَبِّ اَخْرَجْتَنِي مِنَ الْجَنَّةِ مِنْ اَجْلِ اَدَمَ» (ابن اثیر، ۱۳۸۵، ج ۱: ۲۹ و ۳۰)؛ و این نوشته زیبای سمعانی که «یک کسی بود در عهد آدم که ... خود هرچند که معلم فریشتگان بود و مقدم ایشان بود ... از کمال حشمت آدم بود که آن لعین را در خارستان قهری افکند که هرگز گُل لطفی به مشامش نداشتند» (سمعانی، ۱۳۸۴: ۲۸۷). مصراع «آدم آورد در این دیر خراب‌آبادم» در شعر حافظ معادل همین «ازبهر آدم» است و چون در اصل سجده‌نکردن ابلیس بر حضرت آدم سبب رانده‌شدنش از بهشت و آسمان‌ها و افتادن در جهانِ خاکی شد، او در بیتِ خواجه شیراز آدم را موجبِ هبوطِ خود از «فردوسِ برین» در «این دیر خراب‌آباد» می‌داند.

در *انجیل سن بارتولومی* از حواریانِ حضرت عیسی<sup>(ع)</sup> - که ظاهراً در اواخرِ قرن چهارم و اوایلِ سده پنجم میلادی تألیف شده است - شیطان همچون بیت حافظ، خود می‌گوید که چون از سجده بر آدم روی گرداند «خدا بر من خشم گرفت. فرمان داد درپچه‌های آسمان‌ها را بازکردند و مرا

بدین‌جا در انداخت» (رک: آون، ۱۳۹۰: ۱۵۲). مضمون سقوط ابلیس از بهشت یا آسمان بر زمین پس از نافرمانی، باز در شعر فارسی دیده می‌شود؛ از جمله در *انتها نامه* سلطان ولد پسر مولوی چنین آمده است:

نی که بود ابلیس دایم بر فلک	در ثنا و حمد استاد فلک
طالب حق بود پیوسته ز جان	با ملایک بر فراز آسمان
چون که آدم را نکرد از جان سجود	سر کشید از امر و فرمان ودود
مر ورا حق کرد لعنت زین سبب	تا که گشت او سرنگون از قهر رب
از فراز آسمان شد در زمین	تا موّبد ماند مردود و لعین

(سلطان ولد، ۱۳۷۶: ۲۶۵)

این بیت نیز از نسیمی است:

ابلیس چو پیچید سر از سجده رویت	مردود خدا گشت و ز جنّات برآمد
--------------------------------	-------------------------------

(رک: جلالی پندری، ۱۳۷۲: ۱۸۳)

براساس این توضیحات و شواهد، معنای بیت «من ملک بودم و ...» که احتمالاً زبان حال ابلیس مهجور است، چنین خواهد بود: (ابلیس می‌گوید) من (در اصل) فرشته بودم و در بهشت برین جای داشتم و آدم (که من بر او سجده نکردم) باعث شد (خداوند به مکافات این کار مرا از آنجا (فردوس برین) اخراج کند) در این جهان (ویران‌سرای به‌ظاهر آباد) هبوط کنم.

همان‌گونه که گفتیم حافظ با مجموعه تلمیحات و اشارات مربوط به داستان آفرینش حضرت آدم<sup>(ع)</sup> مضامین متنوعی در شعر خود ساخته و بیت نامبرده با تفسیر پیشنهادی نیز جزو همین دسته از تلمیحات و مضمون‌های اوست. دیگر اینکه محققان در ابیات دیگری از حافظ نیز نشانه‌هایی از حضور بی‌نام و پوشیده «ابلیس» را یافته‌اند و از همین روی اصلاً نامحتمل نیست که در بیت نامبرده نیز به ابلیس اشاره شده باشد. به نظر استاد هاشم جاوید در بیت:

به هوش باش که هنگام باد استغنا	هزار خرمن طاعت به نیم جو نهند
--------------------------------	-------------------------------

(حافظ، ۱۳۸۷: ۲۰۲)

حافظ به روایت سجده‌نکردن ابلیس بر آدم<sup>(ع)</sup> به پشتوانه طاعات چند هزار ساله خود نظر داشته و منظور از «باد استغنا» بی‌نیازی خداوند از عبادت‌های فرشتگانی مانند ابلیس است (رک: جاوید، ۱۳۷۷: ۳۲ و ۳۳). در بیت:

مدعی خواست که آید به تماشاگاه راز دستِ غیب آمد و بر سینه نامحرم زد  
(حافظ، ۱۳۸۷: ۱۷۶)

بعضی شارحان و محققان «مدعی» را با توجه به گزارش آفرینش آدم<sup>(ع)</sup> در *مرصادالعباد*، ابلیس دانسته‌اند (رک: مجتبیایی، ۱۳۸۶: ۲۴۵-۲۴۷).<sup>۹</sup>

نکته تطبیقی جالب این است که در کتاب *زندگی آدم و حوا* - که در نسخه یونانی اثر به نام *مکاشفه موسی* نیز مشهور است و از آثار *مجموع یهودی* (تألیف شده در قرن اول میلادی) به شمار می‌آید - ابلیس با جمالتی خطاب به حضرت آدم از او شکایت می‌کند که مفهوم آنها به بیت «من ملک بودم و ...» بسیار نزدیک و شبیه است: «شیطان (دیابولوس) پاسخ داد: آدم چه می‌گویی؟ آیا به خاطر تو نیست که من از آسمان به زمین فرو افتادم؟ وقتی تو در وجود آمدی من از ساحت خداوند رانده شدم و از جمع فرشتگان اخراج ... به خاطر تو نبود که ما از منزل خویش طرد شدیم و به زمین فرو افتادیم» (رک: آون، ۱۳۹۰: ۱۴۹ و ۱۵۰).

بیت «من ملک بودم و ...» با تفسیر پیشنهادی - که ابلیس به مقام بهشتی و فرشتگی خود اشاره و از حضرت آدم که مسبب هبوط او بوده شکایت می‌کند - از نمودهای موضوع دفاع از ابلیس و ستایش او در سنت عرفانی و ادبی ایران خواهد بود. بعضی از عارفان مسئله دینی - قرآنی نافرمانی ابلیس از سجده کردن بر حضرت آدم و راندگی او از بارگاه الهی را از منظری دیگر نگریسته‌اند. آنان با نگاهی عرفانی و عاشقانه ابلیس عصیانگر و اهریمنی اهل شریعت را دلداده‌ای پاک‌باخته و سرحلقه مؤحدان معرفی کرده و در مقام دفاع و ستایش او برآمده‌اند. صرف نظر از سخنان و آرای پراکنده صوفیه پیش از حلاج، ظاهراً نخستین مدافع و ماحر رسمی ابلیس منصور حلاج در بخشی از کتاب *طواسین* است. به نظر او ابلیس یکتاپرستی بود که در برابر دو راهی انتخاب امر یا اراده الهی قرار گرفت. امر خداوند سجده کردن فرشتگان بر آدم بود؛ اما اراده اش این بود که نباید در برابر غیر خدا گرنش کرد؛ بنابراین ابلیس به گمان خود اراده الهی را بر امر او برگزید و ملعون و مطرود واقع شد. در منظومه *جوهرالذات* که گویا از آثار قرن نهم یا بعد از آن و سروده یکی از ناظران متخلص به عطار - غیر از عطار نیشابوری معروف - است (در این باره رک: عطار، ۱۳۸۳ الف: ۳۷ و ۸۷ مقدمه) شخصی از حلاج درباره ابلیس سؤال می‌کند و او در پاسخی مبسوط، اندیشه‌های ابلیس ستایانه خود را شرح می‌دهد. این گزارش منظوم از آرای حلاج تا جایی که



نگارنده بررسی کرده، مورد توجه پژوهشگران موضوع ابلیس‌ستایی در عرفان و ادب فارسی نبوده است؛ در اینجا به نقل یکی دو بیت از آن بسنده می‌شود:

یکی پرسید از منصور کابلیس	که دانم هست اندر عینِ تلبیس
... جوابش داد منصور گزیده	که چون ابلیس نبود راز دیده
... حقیقت عاشق چابک‌سوار است	که او را در جهان این یادگار است
... چنان در عشق محبوس و اسیر است	که اندر طوق لعنت بی‌نظیر است

(عطار، ۱۳۷۱: ۸۰۰-۸۰۲)

بعد از حلاج کسانی مانند سهل تستری، ابوسعید ابوالخیر، ابوالقاسم کرگانی، ابوالحسن بستی و احمد غزالی سخنان و نظریه‌هایی درباره ابلیس دارند که گاهی مغایر با شخصیت شیطانی اوست. در این میان عین‌القضات همدانی با تفصیل و تفسیری بیش از دیگران به ستایش ابلیس پرداخته و او را «یگانه وجود»، «سرور مهجوران»، «سر قدر»، «خال جمال ازلی»، «غیور مملکت» و «جوانمرد» خوانده است (برای آگاهی بیشتر درباره دفاع از ابلیس در عرفان اسلامی و ادب فارسی رک: آون، ۱۳۹۰: ۳۲۹-۴۳۹؛ کمپانی زارع، ۱۳۹۰: ۷۸-۸۳، ۸۸-۹۸، ۱۰۱-۱۰۶، ۱۱۱، ۱۱۸ و ۱۲۳؛ مجتبیایی، ۱۳۸۳ ب: ۶۰۰-۶۰۵؛ نیکلسون، ۱۳۵۸: ۱۷۲-۲۰۱ تعلیقات مترجم؛ Algar, 1996: 656-661).

این برداشت که ابلیس ملک عاشقی راستین بود که نخواست در برابر کسی جز خداوند نماز برد و به جرم عشق خود از فردوس و آسمان‌ها و مقام فرشتگی طرد شد، در ادب مشهور و منظوم فارسی مضمونی را به وجود آورده است که طبق آن ابلیس از سوابق قدسی و ملکیتی خود سخن می‌گوید و از درد فراق معشوق ازلی می‌نالند که او را لعن و ملامت کرده است. این موضوع مکرر که می‌توان آن را «زبان حال ابلیس» نامید از بن‌مایه‌های بحث ابلیس‌ستایی در عرفان اسلامی و ادبیات فارسی است و چون بیت حافظ نیز با گزارش پیشنهادی از شواهد این مضمون - هرچند بسیار کوتاه و در یک بیت - است، در این بخش از مقاله به ذکر برخی از مهم‌ترین نمونه‌های آن می‌پردازیم تا چند و چون وصف احوال ابلیس ملک از بیان خود وی در متون ایرانی روشن و با گفته حافظ مقایسه شود.

در تذکرة‌الاولیا در سرگذشت ابوالحسین نوری چنین آمده است: «نقل است که نوری با یکی نشست بود و هر دو زار می‌گریستند. چون آن کس برفت نوری روی به یاران کرد و گفت دانستید که

این شخص که بود؟ گفت ابلیس بود و حکایت خدمات خود می‌کرد و افسانه روزگار خود می‌گفت و از درد فراق می‌نالید و چنین که دیدید می‌گریست و من نیز گریستم» (عطّار، ۱۳۸۳ ب: ۴۰۹).  
 دل‌انگیزترین و مشهورترین زبان حال ابلیس در ادب فارسی غزلی است که در دیوان‌های سنایی (رک: سنایی، ۱۳۸۸: ۸۷۱ و ۸۷۲) و خاقانی (رک: خاقانی، ۱۳۷۸: ۶۱۶) آمده است؛ ولی چنان‌که دکتر شفیعی‌کدکنی نشان داده‌اند از هیچ‌یک از این دو شاعر نیست و برپایهٔ *جُنْگِ لالا اسماعیل* (کتابت ۷۴۱ و ۷۴۲ ق) از گوینده‌ای با *تَخَلَّصِ حَقَّانِي* (از قرون ۵ و ۶ ق) است (رک: شفیعی‌کدکنی، ۱۳۸۷: ۲۰۷؛ عطّار، ۱۳۸۶ الف: ۴۷۹ تعلیقات؛ همان، ۱۳۸۶ ب: ۳۶۴ و ۳۶۵ تعلیقات). ابلیس در این غزل *مَخِيل* می‌گوید:

<p>با او دلم به مهر و مودت یگانه بود          بر درگهم ز جمع فرشته سپاه بود          در راه من نهاد دام مکر خویش          می‌خواست تا نشانهٔ لعنت کند مرا          بودم معلّم ملکوت اندر آسمان          هفتصد هزار سال به طاعت ببوده‌ام          در لوح خوانده‌ام که یکی لعنتی شود          آدم ز خاک بود من از نور پاک او          گفتند مالکان که نکردی تو سجده‌ای          جانا بیا و تکیه به طاعات خود مکن          دانستم عاقبت که به ما از قضا رسید          ای عاقلان عشق مرا هم گناه نیست</p>	<p>سیمرغ عشق را دل من آشیانه بود          عرش مجید جاه مرا آستانه بود          آدم میان حلقهٔ آن دام، دانه بود          کرد آنچه خواست آدم خاکی بهانه بود          امید من به خلد برین جاودانه بود          وز طاعتم هزار هزاران خزانه بود          بودم گمان به هر کس و بر خود گمانه بود          گفتم یگانه من بوم و او یگانه بود          چون کردمی که با منش این در میانه بود          کاین بیت بهر بینش اهل زمانه بود          صد چشمه آن زمان ز دو چشم روانه بود          ره یافتن به جانبشان بی رضانه بود</p>
---	--

(سنایی، ۱۳۸۸: ۸۷۱ و ۸۷۲)

چهار بیت آغازین این غزل با چند اختلاف جزئی در ضبط و بدون نام شاعر از زبان ابلیس در کتاب *هزار حکایت صوفیان* هم آمده است. این کتاب احتمالاً در ناحیهٔ خراسان و بین سال‌های ۴۹۱-۶۷۳ هجری (بنابر گمان دکتر شفیعی‌کدکنی میان ۵۵۰-۶۰۰ ق) تألیف شده است (رک: هزار حکایت صوفیان، ۱۳۸۹، ج ۱: ۲۰-۲۳ مقدمه). در این متن حکایتی از دیدار ذوالنون مصری با

ابلیس آمده است که در آن ابلیس به سبب اخراج از بارگاه حق چنان می‌گرید که از اشک او چشمه جاری می‌شود. چون این روایت هم از نمونه‌های زبان حال منشور ابلیس در آثار فارسی است، سطوری از آن با چهار بیت آن غزل ذکر می‌شود: «... ذوالنون گفت ای عزازیل این زاری و گریه چیست؟ گفت اندر همه عالم به گریه از من سزاوارتر کسی نیست که از مقام وفاق در دایره نفاق افتادم و از سرای وصلت به سیلی لعنت بیرون کرد. گناه من همین بود که گفتم جز تو کسی را سجده نکنم. ذوالنون گفت ای بدبخت چرا آدم را سجده نکردی؟ گفت یا ذوالنون او را در باب من عنایت نبود و الا آدم خود بهانه بود. این بگفت و آهی بکرد گفت:

با او دلم به عهد مودت یگانه بود	سیمرغ مهر را دل من آشیانه بود
بر درگهم ز خیل ملائک سپاه بود	عرش مجید خان مرا آستانه بود
بر راه من نهاد همی دام مکر خویش	آدم میان حلقه آن دام دانه بود
می‌خواست تا نشانه لعنت کند مرا	کرد آنچه خواست آدم خاکی بهانه بود»

(هزار حکایت صوفیان، ۱۳۸۹، ج ۱: ۴۴۰ و ۴۴۱)

نگارنده دور نمی‌داند که شاید حافظ با این غزل نگارین آشنا بوده و بدان توجه کرده است؛ چنان‌که گویی مفهوم و مضامین آن را با استادی و ایجاز هنرمندانه خاص خود در بیت «من ملک بودم و فردوس برین جایم بود...» خلاصه کرده و گنجانیده است.

در مصیبت‌نامه عطار، ابلیس دو بار به تقریر احوال قرب و فراق خود می‌پردازد. نخست در مقاله «رفتن سالک فکرت پیش ابلیس» که پس از سرزنش کردن سالک او را:

زین سخن ابلیس در خون افتاد	آتشش از سینه بیرون افتاد
گفت اوّل صد هزاران سال من	خورده‌ام این جام مالمال من
تا به آخر جام کردم سرنگون	درد لعنت آمد از زیرش برون
در دو عالم نیست از سر تا به پای	هیچ جایی تا نکردم سجده جای
بس که بر ابلیس لعنت کردم می	خویشتن را شکر نعمت کردم می
من چه دانستم که این بد می‌کنم	روز تا شب لعنت خود می‌کنم
ناگهی سیلاب محنت در رسید	پس شیخونی ز لعنت در رسید
صد هزاران ساله اعمالم که بود	در عزازیلی پر و بالم که بود

جمله را سیلاب لعنت پیش کرد  
 لاجرم ملعون و نافرمان شدم  
 آنکه اول حور را هم خوابه کرد  
 پای تا سر عین حسرت گشته‌ام  
 تا مرا هم مسخ و هم بی‌خویش کرد  
 گر فرشته بوده‌ام شیطان شدم  
 این زمانش دیو در گرمابه کرد  
 در همه آفاق عبرت گشته‌ام

(عطار، ۱۳۸۶ الف: ۳۳۳ و ۳۳۴ / ب ۶۳۷-۶۴۸)

بار دوم هم در حکایت بار یافتن ابلیس به محضر پیامبر اسلام (ص) و گفت‌وگو با ایشان است که به پیامبر (ص) عرض می‌کند در هنگام معراج:

گفت دیدی بر چپ عرش اله  
 گفت دیدم دور بود از راه من  
 گفت دیدی آن علم را سرنگون؟  
 گفت دیدی منبر بشکسته را؟  
 منبرم آن بود مجلس گفتمی  
 از ملایک هفتصد ره صد هزار  
 من روایت از خدا می‌کردمی  
 من چه دانستم که بیگانه منم  
 ظن چنان بردم که هستم دولتی  
 وادی منکر بیابانی سیاه؟  
 گفت بود آن دشت، مجلس گاه من  
 آن علم آن من است ای رهنمون  
 حق نهاده بود این دل‌خسته را  
 خویش را زر خلق را مس گفتمی  
 زیر آن منبر گرفتندی قرار  
 یک‌به‌یک را آشنا می‌کردمی  
 عاقل ایشان‌اند دیبانه منم  
 بی‌خبر بودم ز طوق لعنتی

(همان: ۳۳۶ و ۳۳۷ / ب ۴۷۱۰-۴۷۱۸)

نمونه زیبای دیگر برای زبان حال عاشقانه ابلیس در شعر فارسی شمه‌ای است که او در مثنوی

پس از بیدار کردن معاویه برای نماز می‌گوید و در اینجا چند بیت منتخب از آن را می‌آوریم:

گفت ما اول فرشته بوده‌ایم  
 سالکان راه را محرم بُدیم  
 پیشه اول کجا از دل رود؟  
 ... ناف ما بر مهر او بیریده‌اند  
 ... ای بسا کز وی نوازش دیده‌ایم  
 بر سر ما دست رحمت می‌نهاد  
 ... گر عتابی کرد دریای کرم  
 راه طاعت را به جان پیموده‌ایم  
 سالکان عرش را همدم بُدیم  
 مهر اول کی ز دل بیرون شود؟  
 عشق او در جان ما کاریده‌اند  
 در گلستان رضا گردیده‌ایم  
 چشمه‌های لطف از ما می‌گشاد  
 بسته کی گردند درهای کرم؟

... چند روزی که ز پیشم رانده است  
 ... ترک سجده از حسد گیرم که بود  
 ... آن یکی بازی که بُد من باختم  
 در بلا هم می‌چشم لذات او  
 چشم من در روی خوبش مانده است  
 آن حسد از عشق خیزد نه جحود  
 خویشتن را در بلا انداختم  
 مات اویم مات اویم مات او

(مولوی، ۱۳۷۸، د ۲: ۲۸۳ و ۲۸۴)

در کتاب *تفلیس ابلیس یا القول النفیس فی تفلیس ابلیس* نوشته ابومحمد عزالدین بن غانم (وفات: ۶۷۸ ق) که در بردارنده مناظره خیالی ابن غانم با ابلیس است<sup>۱۰</sup> گفتار مفصلی از زبان ابلیس آمده است که در آن او به سوابق و شهرت خود در عبادت و عشق الهی و برگزیدگی در میان فرشتگان و سپس اخراج از عالم بالا و خشنودیش به قرب خداوند و رقابت با موحدان اشاره می‌کند که خواندنی است؛ چند سطر از آن را نقل می‌کنیم: «آیا می‌پنداری از بندگان خدا کسی از من عابدتر است؟ ... خدای به من گفت جز من را سجده کن. گفتم جز تو وجود ندارد. گفت لعنت بر تو باد. گفتم زبانی ندارد ... سرورم هر که تو را یک‌بار در مدت عمرش شناخت یا در روزگاران لحظاتی با تو خلوت کرد ... بر وی لازم است که بر خود ببالد و افتخار کند. چگونه است که با تو عمرها گذراندم و با حب تو آثار و بقایای حیات را آباد کردم ... پس نخست چنین خواست که من محاسن و خوبی‌ها را در ملاء اعلی به فرشتگان بیاموزم و افلاک را برای آنان بیارایم ... آنگاه مرا از عالم بالا به عالم فرودین آورد ... پس من در زمین و آسمان مشهورترین عرفا، معلّم علما، علامه مشهور و شاهد درگاه حکمت حق هستم. پس چه کس در درگاه حق نزدیک‌تر از من است که نام و یادش مشهورتر از من باشد؟ شرف و برتریم برای آن بود که خدا مرا یاد کرد اگرچه مورد لعنتم قرار داد ... عشق وافر من غنیمت من است. من به قرب او و به مصاحبت مطیعانش خشنودم. با دوست‌دارانش در ذکر حق رقابت می‌کنم و در موهبت بی‌دریغ خدای متعال سهیمم» (رک: آون، ۱۳۹۰: ۲۶۸-۲۷۲).

در منظومه *جوهرالذات*، پیری از ابلیس درباره چگونگی حال و کار او می‌پرسد و ابلیس پاسخ بسیار مفصلی بیان می‌کند که باید متن کاملش را در آنجا (عطّار، ۱۳۷۱: ۱۳۸-۱۵۱) خواند و نگارنده ندیده است که در مباحث مربوط به ابلیس در ادب فارسی به آن توجه شود:<sup>۱۱</sup>

منم آن جوهر ذات عیانی      که دارم طوق لعنت رایگانی

منم آن جوهر اسرار جانان	که فعلم ظاهر است اسرار پنهان
... خطاب دوست اندر اندرونم	که می‌داند که من در شوق چونم
... چو من در عشق کی آید پدیدار	که لعنت را کند رحمت خریدار
... به پنهان در میان انبیا من	بسی بشنیده‌ام اسرارها من
میان انبیا من راز گفتم	حقیقت هم بدایشان باز گفتم
... منم مفلس در این دنیا بمانده	نمودم جمله در عقبی بمانده
... ملامت می‌کشم در عشق دلدار	نیندیشم دمی از لعنت یار

(عطار، ۱۳۷۱: ۱۴۰-۱۴۲)

از شواهد متأخرتر زبان حال ابلیس در ادبیات فارسی ابیاتی از *جاویدان‌نامه* اقبال لاهوری هم باید ذکر شود که ابلیس بنابر همان بینش عرفانی «خواجه اهل فراق» خوانده شده و این چند بیت از قول او آمده است:

درگذشتم از سجود ای بی‌خبر	ساز کردم ارغنون خیر و شر
از وجود حق مرا منکر مگیر	دیده بر باطن گشا ظاهر مگیر
... من بلی در پرده لا گفته‌ام	گفته من خوش‌تر از ناگفته‌ام
تا نصیب از درد آدم داشتم	قهر یار از بهر او نگذاشتم
شعله‌ها از کشتزار من دمید	او ز مجبوری به مختاری رسید

(اقبال لاهوری، ۱۳۹۱: ۳۸۰ و ۳۸۱)

ستایش ابلیس و دفاع از او با تفکرات اشعری مرتبط است و از حلاج به بعد غالباً کسانی به این موضوع توجه نشان داده‌اند که مذهب کلامی آنها اشعری‌گری یا همانند آن بوده است (در این باره رک: خادم‌علما، ۱۳۶۷: ۷۰-۸۱)؛ از همین روی اگر بپذیریم که در بیت «من ملک بودم و ...»، حافظ از زبان ابلیس سخن گفته است، شاید تمایلات او به اشاعره (در این باره رک: خرمشاهی، ۱۳۸۷: ۱۳۳-۱۴۱؛ مرتضوی، ۱۳۸۴: ۵۱۵-۵۴۲) در رویکرد مثبت و عاشقانه‌اش به ابلیس تأثیر داشته است. نکته دیگر اینکه حافظ با عارف دل‌سوخته هم‌دیارش، حلاج،<sup>۱۲</sup> آشنا بوده و در سه بیت با احترام، به رازدانی و پاک‌باختگی او اشاره کرده است:

گفت آن یار کزو گشت سر دار بلند	جرمش این بود که اسرار هویدا می‌کرد
--------------------------------	------------------------------------

(حافظ، ۱۳۸۷: ۱۷۰)

چو منصور از مراد آنان که بر دارند بردارند  
بدین درگاه حافظ را چو می خوانند می‌رانند  
(همان: ۱۹۸)

حلاج بر سرِ دار این نکته خوش سراید  
از شافعی نپرسند امثال این مسائل  
(همان: ۲۵۷)

بنابراین بعید نیست که در نقش دادن به ابلیس در غزل خود و بیان فراق‌نامه او شاید به اندیشه‌های ابلیس‌ستایانه حلاج نیز - که نخستین مدافع و ستاینده رسمی ابلیس است - گوشه چشمی داشته است.<sup>۱۳</sup>

احتمالاً بعضی از حافظ‌شناسان و حافظ‌پژوهان و خوانندگان و علاقه‌مندان شعر حافظ، درباره تفسیر بیت «من ملک بودم و فردوس برین جایم بود ...» به زبان حال ابلیس این اشکال را وارد کنند که در بیت‌های دیگر غزل «فاش می‌گویم و از گفته خود دل شادم ...» «من» و گوینده ابیات که حافظ از زبان او / آنها سخن گفته است، کس یا کسان دیگری است و اگر بیت سوم (من ملک بودم و ...) را طبق معنای پیشنهاد شده در این مقاله از قول ابلیس بدانیم، رابطه آن از نظر محور طولی (عمودی) با بیت‌های پیش و پس گسسته می‌شود و نمی‌توان پذیرفت که من / گوینده شرح فراق، ناگهان در اوایل غزل تغییر یابد.

برای پاسخ به این ایراد محتمل باید به دو نکته مهم توجه کرد. نخست اینکه یکی از ویژگی‌های غزل حافظ که از گذشته برای خوانندگان و مدققان شعر او معلوم بوده، استقلال معنایی - مضمونی ابیات بعضی از غزلیات او در زنجیره طولی شعر است (در این باره رک: حمیدیان، ۱۳۹۰، ج ۱: ۴۶۱-۴۸۷؛ خرّمشاهی، ۱۳۸۷: ۱۱۴-۱۲۳)؛<sup>۱۴</sup> یعنی گاهی در یک غزل، هر بیت برای خود معنای جداگانه‌ای دارد و لزوماً با بیت‌های قبل و بعد پیوند معنایی ندارد. مطابق بررسی‌های آماری - بسامدی ظاهراً حدود پنج‌ده درصد غزل‌های حافظ چنین تنوع ساختاری و مفهومی دارد (در این باره رک: حمیدیان، ۱۳۹۰، ج ۱: ۴۷۹). بر همین پایه تغییر و تفاوت «من» یا گوینده در بیت «من ملک بودم و ...» با تفسیر پیشنهادی و استقلال ظاهری آن از بیت‌های دیگر غزل از نمونه‌های این ویژگی سبکی حافظ است و نباید سبب شگفتی و انتقاد شود. البته یکی از الگوهای تنوع ساختاری - مضمونی غزلیات حافظ، توالی معانی و مضامین گوناگون اما متعلق به یک زمینه موضوعی مشخص است (برای این ویژگی رک: همان، ج ۱: ۴۸۱) و چون مضمون چند بیت

آغازینِ غزلِ «فاش می‌گویم ...» دربارهٔ آفرینشِ آدم است، بیتِ سومِ آن (من ملک بودم و ...) هم حتی با تفسیرِ پیشنهادشده و از زبان ابلیس، مربوط به همین ماجرا و مضمون است و از این نظر نیز مغایرتی با سبکِ سخنِ خواجهٔ شیراز ندارد.

نکتهٔ دوم اینکه با تفسیرهای متداول و مقبول از بیتِ «من ملک بودم و ...» و با نادیده گرفتن تعددِ نظریاتِ دربارهٔ «من / گوینده» آن، باز گوینده و «من» همهٔ بیت‌های غزلِ «فاش می‌گویم ...» ثابت و واحد نیست؛ زیرا می‌توان بیتِ اول را از زبانِ خود حافظ، بیتِ دوم را از قولِ روح انسان، ابیاتِ سوم تا پنجم را زبانِ حالِ نوع انسان / فرزندانِ آدم یا همان روحِ بیتِ دوم دانست؛ بیت‌های سپسین نیز دوباره از زبانِ خود حافظ است. به‌ویژه بیتِ هشتم که مضمونِ آن نیز با مفاهیمِ عرفانیِ سایر ابیاتِ غزل تفاوت دارد. پس اختلاف و تنوعِ «من»‌ها ویژگیِ این غزلِ فراقیِ حافظ است و نباید از این منظر به تغییرِ «من» بیتِ سومِ آن به ابلیس، خُرده گرفت.

به عقیدهٔ نگارنده حتی می‌توان یک گام فراتر گذاشت و با چشم‌پوشیِ موقت از همهٔ شروح و تفسیرهای پیشینِ این غزل و با خوانشِ مجددِ آن در چهارچوبِ بافتِ موضوعِ ابلیس‌ستایی در ادب فارسی، غیر از بیتِ سوم، ابیاتِ اول تا پنجمِ شعر را هم به زبانِ حالِ ابلیس تأویل کرد. در بیتِ نخست، ابلیس خود را «بندهٔ عشق» می‌داند و چنان‌که گذشت از نظرِ ستاینده‌گان و مدافعانش او عاشقِ خداوند بود که بر آدم<sup>(ع)</sup> سجده نکرد. خود وی در مثنویِ دلدادگی‌اش را با تعبیری مانند «عاشقانِ درگه وی بوده‌ایم»، «ناف ما بر مهر او بریده‌اند»، «آن حسد از عشق خیزد نه جحود» و ... بیان کرده است. در مصراعِ دومِ همان بیت، «آزادبودن از هر دو جهان به سببِ بندگیِ عشق» نیز ممکن است به معنای لعن و بی‌بهرگیِ ابلیس در هر دو عالمِ ملکوت (بالا) و جهانِ خاکی پس از سجده ناکردنِ ناشی از عشقِ الهی باشد. «شرحِ دردِ فراق» در بیتِ دومِ غزلِ حافظ ممکن است به اندوه ابلیس از قهر و نفرینِ خداوند بر او و طرد از ملکوتِ اعلیٰ (گلشنِ قدس) مربوط باشد؛ به‌ویژه که استعارهٔ «طائر» ذهن را به سوی فرشتگانِ پروازکننده در عالمِ قدس می‌کشاند. با این تفسیر «دامگهٔ حادثه» غیر از «جهان» به معنای واقعهٔ خلقتِ آدم و دستورِ سجده بر او نیز ایهام خواهد داشت که چونان دامی ابلیس را گرفتار کرد و از گلشنِ قدس به زیر افکند. این مفهوم که ابلیس پس از افتادن در «دامگهٔ حادثه» دچارِ دردِ فراق شده است و شرحِ آن را بازمی‌گوید در متون مختلف از قولِ خود او آمده است (از جمله رک: هزار حکایتِ صوفیان، ۱۳۸۹، ج ۱: ۱۶۸۵)؛ مثلاً:



فُرقت از قهرش اگر آبستن است      بهر قدر وصل او دانستن است  
... چند روزی که ز پیشم رانده است      چشم من در روی خویش مانده است

(مولوی، ۱۳۷۸، ج ۲: ۲۸۴ / ۲۶۳۷ و ۲۶۴۲)

بیت چهارم (سایه طوبی و ...) از زبان ابلیس به این معناست که من به عشق تو (خداوند) و سر فرونیارودن در برابر غیر تو، بهشت و متعلقات آن را از دست دادم و سقوط در حوض خاک را پذیرفتم.<sup>۱۵</sup> بیت پنجم هم با این نکته در سرگذشت ابلیس هم‌خوانی دارد که خداوند به او فرموده بود تو عاشق مایی و نباید دیگری را جز من عبادت کنی. عین‌القضات نوشته است: «ابلیس را به دربارنی حضرت عزت فرو داشتند و گفتند تو عاشق مایی. غیرت بر درگاه ما و بیگانگان از حضرت ما باز دار» (عین‌القضات همدانی، ۱۳۴۱: ۲۲۸). در کتاب *انسان کامل* هم درباره ابلیس می‌خوانیم: «كَانَ اسْمُهُ عَزَائِلٌ ... كَانَ الْحَقُّ قَدْ قَالَ لَهُ يَا عَزَائِلُ لَا تَعْبُدْ غَيْرِي» (الجلیلی، ۱۴۱۸: ۱۹۷). اینکه در بیت حافظ می‌گوید جز الف قامت دوست بر لوح دلم چیز دیگری نیست و استاد فقط همین را به من آموخته است، اگر گوینده را ابلیس بدانیم کلاً با خطاب دوست / حق به او که عاشق مایی و جز مرا مپرست، مطابقت دارد.

این توضیحات هرگز و هرگز به معنای این نیست که غزل «فاش می‌گویم ...» را حتماً شرح فراق ابلیس و مثلاً مشابه غزل «با او دلم به مهر و مودت یگانه بود ...» بدانیم؛ بلکه منظور این است که ظرفیت و قابلیت تأویل‌پذیری شعر حافظ این امکان را به ما می‌دهد که با تأملات دقیق در تک‌تک واژه‌های ابیات او و گزارش آنها براساس قراین و مستندات روشن، در کنار تفسیرهای رایج و معروف گاهی تأویلات جدیدی نیز عرضه کنیم.

### ۳- نتیجه‌گیری

دیوان حافظ اصطلاحاً جزو متون باز است. براساس این ویژگی مهم و با توجه به گستردگی پژوهش‌ها درباره حافظ در مآخذ مختلف پیش از خود<sup>۱۶</sup> که بعضی از آنها هنوز به‌طور دقیق شناسایی نشده است،<sup>۱۷</sup> نگارنده تفسیر تازه‌ای برای بیت «من ملک بودم و فردوس برین جایم بود ...» پیشنهاد کرد. این پیشنهاد برخلاف بعضی تأویل‌های خیال‌پردازانه از شعر حافظ، مبتنی بر قراین درون‌متنی و برون‌متنی است و می‌توان احتمال داد حافظ با آن اشراف کم‌نظیر بر اشعار و آثار و

مضامین ادب فارسی، احتمالاً خواسته است از بن‌مایه «زبان حال ابلیس» نیز بهره و نشانه‌ای در دیوان پر محتوای خود داشته باشد.

با اینکه در این مقاله دلایلی برای نقد تفسیرهای متداول و پذیرفته از بیت نامبرده، عرضه و در مقابل، گواهی‌ها و مستندات برای گزارش جدید داده شده است. نگارنده برای رعایت شرط احتیاط علمی، تفسیر خود را سرانجام، تأویل کاملاً احتمالی و پیشنهادی از بیت حافظ می‌داند که شاید بتوان در کنار شروح دیگر بدان نیز توجه داشت. خاصیت تأویل‌پذیری دیوان حافظ و قراین این تأویل محتمل شاید مانعی برای رد و نفی قاطعانه آن نزد متخصصان حافظ‌شناسی باشد.

#### پی‌نوشت

۱. اشاره به بیت مشهور اوست:

ماجرای من و معشوق مرا پایان نیست هر چه آغاز ندارد نپذیرد انجام  
(حافظ، ۱۳۸۷: ۲۵۹)

۲. از جمله دو کتاب مهم ابیات بحث‌انگیز حافظ، تحقیق و پژوهش دکتر ابراهیم قیصری، تهران، توس، ۱۳۸۰ و فرهنگ شرح‌های حافظ، تألیف دکتر بهادر باقری، تهران، امیرکبیر، ۱۳۸۷

۳. برای نمونه در شرح عرفانی غزل‌های حافظ، نوشته ابوالحسن عبدالرحمان ختمی لاهوری، تصحیح و تعلیقات بهاء‌الدین خرمشاهی، کورش منصوری و حسین مطیعی امین، تهران، قطره، چاپ هشتم، ۱۳۹۲

۴. مثلاً در کتاب سیصد و شصت و پنج روز در صحبت حافظ (دکتر حسین محیی‌الدین الهی قمشه‌ای، تهران، سخن، چاپ دوم، ۱۳۹۶) یا شرح شوق (حمیدیان، ۱۳۹۲) که فقط «خراب‌آباد» در این بیت معنا شده؛ اما از توضیح پایانی شرح غزل که «محتوای عمده شعر به جریان هبوط و نزول آدم به این جهان مربوط است که چند بیت نخست را در بر می‌گیرد» (حمیدیان، ۱۳۹۲: ۳۱۴۷) می‌توان دانست که در اینجا بیت سوم نیز با روایت اخراج حضرت آدم از بهشت پیوند داده شده است.

۵. برای نقد دریافت دکتر داریوش آشوری از این بیت، رک: خرمشاهی، بهاء‌الدین؛ «هستی‌شناسی حافظ»، ذهن و زبان حافظ، تهران، ناهید، چاپ هشتم، ۱۳۸۴، ص ۴۴۱

۶. «ذره» به معنای «مورچه بسیار کوچک» و در سنت تفسیری به مفهوم زمان یا مکانی است که در آن خداوند همه فرزندان (ذریه) آدم را پیش از زادنشان به صورت ذراتی پدیدار کرد و از آنها بر ربوبیت خویش گواهی گرفت. این موضوع از آیه ۱۷۲ سوره اعراف استنباط و تفسیر شده است. برای آگاهی بیشتر

رک: سعیدی، محمدحسن؛ «عالم ذر»، *دایرةالمعارف تشیع*، تهران، نشر شهید سعید مجبّی، ۱۳۸۴، ج ۱۱، صص ۲۶ و ۲۷؛ کیانی فرید، مریم؛ «ذر»، *دانشنامه جهان اسلام*، تهران، بنیاد دایرةالمعارف اسلامی، ۱۳۸۲، ج ۱۸، صص ۷۸۵-۷۹۰

۷. فقط در چند دست‌نویس به‌جای «در این» در مصراع دوم «بدین» آمده است و دو نسخه نیز «فردوس برین جایم بود» را به صورت‌های «برینم جا بود» و «بری جایم بود» نوشته‌اند که در تصحیح و معنای بیت مهم نیست.

۸. متن کامل این غزل را برای آگاهی محققان و علاقه‌مندان می‌آوریم:

می‌بنالم که به سر وقت رسد صیّادم	نه من از تنگی دام است که در فریادم
سیر شد زین چمن سبز دل ناشادم	کاش می‌کرد به خود روی قفس صیّادم
تیر کز شست بشد باز نیاید به کمان	پند پیران چه کنم من که دل از کف دادم
کُشت دور فلک از منتِ تعمیر مرا	خنک آن روز که سیلی برد از بنیادم
من که از خلد برین دل‌نگران بستم بار	تا سر کوی تو دیدم همه رفت از یادم
خواجه دشوارپسند است و مرا روی سیاه	ترسم از بندگی خویش کند آزادم
چشم بر صورتِ منظور، نه صوت و نه سخن	عشق در حکمت اشراق نمود استادم
گیله از آدم خاکی نه طریق ادب است	گرچه آورد در این دیر خراب‌آبادم
لطف سلطان ازل خواست که از سجده خاک	بار این نخوت بیهوده دهد بر بادم
نخورم غم که برد باز بدان گلشنِ قدس	علتِ نخوت و مستی چو ز سر بنهادم
تیر این نامه به دیوان عمل نتوان برد	آه اگر لطف شهنشه نکند امدادم

(تیر تبریزی، ۱۳۱۹: ۲۳۸ و ۲۳۹)

۹. شادروان دکتر ریاحی در بیت دیگری از غزلی که بیت (مدّعی خواست ...) از آنجاست «ملک» را «ابلیس» گرفته‌اند (رک: ریاحی، ۱۳۸۷: ۲۵۰ و ۲۵۱):

جلوه‌ای کرد رخت دید ملک عشق نداشت      عین آتش شد از این غیرت و بر آدم زد

۱۰. درباره ابن‌غانم و کتاب او، رک: بادکوبه‌هزاوه، احمد؛ «ابن‌غانم»، *دایرةالمعارف بزرگ اسلامی*، تهران،

مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، چاپ سوم، ۱۳۸۵، ج ۴، صص ۳۵۴ و ۳۵۵

۱۱. در بخش‌های دیگر *جوهرالذات* باز زبان حال ابلیس آمده و لازم است یکی از محققان موضوع «ابلیس و زبان حال و ستایش او در جوهرالذات» را به‌طور مستقل بررسی کنند و مقاله‌ای بنویسند.

۱۲. حسین بن منصور حلّاج اهل روستای طور در شمال شرقی بیضا از توابع استان فارس بوده است.
۱۳. درباره تأثیر افکار حلّاج بر حافظ، رک: شوقی نویر، احمد؛ «تأثیرپذیری حافظ از طواسین و دیوان حلّاج»؛ پژوهشهای زبان و ادبیات فارسی، دوره جدید، شماره ۱، بهار ۱۳۸۸، صص ۸۳-۹۲.
۱۴. درباره شیوه تلقی پیشینیان (حتی هم‌روزگاران حافظ) از این موضوع حکایت جالبی در حبیب‌السیر آمده که خواندنی است «روزی شاه شجاع به زبان اعتراض خواجه حافظ را مخاطب ساخته گفت ابیات هیچ‌یک از غزلیات شما از مطلع تا مقطع بر یک منوال واقع نشده بلکه از هر غزلی سه چهار بیت در تعریف شراب است و دو سه بیت در تصوف و یک دو بیت در صفت محبوب و تلون در یک غزل خلاف طریقه بلغاست. خواجه گفت آنچه بر زبان مبارک شاه می‌گذرد عین صدق و محض صواب است اما معذک شعر حافظ در اطراف آفاق اشتها تمام یافته و نظم حریفان پای از دروازه شیراز بیرون نمی‌نهد» (خواندمیر، ۱۳۶۲، ج ۳: ۳۱۵).
۱۵. نگارنده توجه دارد که مفهوم مشهور و سنتی این بیت یعنی هبوط آدم<sup>(ع)</sup> از بهشت باز نمونه‌های دیگر/ مشابهی در شعر حافظ دارد و از این منظر بیت مذکور را هم باید از زبان حضرت آدم یا فرزندان او دانست. یکی از نزدیک‌ترین نمونه‌ها این بیت حافظ است:
- سبزه خطّ تو دیدیم و ز بستان بهشت      به طلب‌کاری این مهرگیاه آمده‌ایم  
(حافظ، ۱۳۸۷: ۲۹۳)
۱۶. برای آگاهی از متونی که حافظ آنها را خوانده و استفاده کرده است، رک: تاجدینی، محمدرضا، دریای شعر فارسی، کشتی شعر حافظ، تهران، ققنوس، ۱۳۹۱؛ خرمشاهی، بهاء‌الدین، حافظ‌نامه، تهران، علمی و فرهنگی، چاپ هفتم، ۱۳۷۵، ج ۱، صص ۴۰-۸۹؛ همان، حافظ، تهران، طرح نو، چاپ چهارم، ۱۳۸۷، صص ۲۱-۴۰؛ ریاحی، محمدمین، گلگشت در شعر و اندیشه حافظ، تهران، علمی، ۱۳۷۴، صص ۱۸۷-۲۳۴؛ زرین‌کوب، عبدالحسین، از کوچه‌رندان، تهران، امیرکبیر، چاپ دهم، ۱۳۸۲، صص ۶۶-۷۱؛ معین، محمد، حافظ شیرین‌سخن، تهران، معین، ۱۳۷۹، ج ۲، صص ۵۸۸-۶۲۵.
۱۷. برای بحث درباره یکی از این منابع توجه‌ناشده، رک: پورجوادی، نصرالله، «کرشمه حافظ»، بخارا، شماره ۱۲۰، مهر و آبان ۱۳۹۶، صص ۶۴-۸۰.

## منابع

- ۱- قرآن کریم (۱۳۸۶). ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی، تهران: دوستان، چاپ ششم.
- ۲- آشوری، داریوش (۱۳۹۰). عرفان و زندگی در شعر حافظ، تهران: مرکز، چاپ نهم.

- ۳- آون، پیتر. جی (۱۳۹۰). شیطان در تصوّف (تراژدی ابلیس در روان‌شناسی صوفیّه)، ترجمه، مقدمه و تحقیق: مرضیه سلیمانی، تهران: علم، چاپ اول.
- ۴- ابن‌اثیر جزری (۱۳۸۵ ق). *الکامل فی التاریخ*، بیروت: دارالصادر.
- ۵- استعلامی، محمد (۱۳۹۴). درس حافظ، تهران: سخن، چاپ ششم.
- ۶- اسلامی ندوشن، محمدعلی (۱۳۹۵). *تأملی در حافظ*، تهران: شرکت سهامی انتشار، چاپ اول.
- ۷- اقبال لاهوری، محمد (۱۳۹۱). *کلیات*، ارومیه: حسینی اصل، چاپ اول.
- ۸- انوری، حسن (۱۳۸۵). *صدای سخن عشق (گزیده غزلهای حافظ)*، تهران: سخن، چاپ دهم.
- ۹- برزگر خالقی، محمدرضا (۱۳۹۳). *شاخ نبات حافظ*، تهران: زوآر، چاپ هفتم.
- ۱۰- بلعمی، ابوعلی محمد (۱۳۸۵). *تاریخ بلعمی*، به تصحیح محمدتقی بهار (ملک‌الشعرا)، به کوشش محمد پروین گنابادی، تهران: زوآر، چاپ اول.
- ۱۱- البوشنجی (ناب)، شیخ ابوالحسن بن الهیصم (۱۳۸۴). *قصص الانبیا*، ترجمه محمد بن اسعد بن عبدالله الحنفی التستری، تصحیح دکتر سید عباس محمدزاده، مشهد: دانشگاه فردوسی، چاپ اول.
- ۱۲- ترجمه تفسیر طبری (۱۳۹۳). به تصحیح و اهتمام حبیب یغمایی، تهران: دانشگاه تهران، چاپ سوم.
- ۱۳- ثروتیان، بهروز (۱۳۹۲). *شرح غزلیات حافظ*، تهران: نگاه، چاپ دوم.
- ۱۴- جاوید، هاشم (۱۳۷۷). *حافظ جاوید (شرح دشواری‌های ابیات و غزلیات دیوان حافظ)*، تهران: نشر و پژوهش فرزانه روز، چاپ دوم.
- ۱۵- جلالی پندری، یدالله (۱۳۷۲). *زندگی و اشعار عمادالدین نسیمی*، تهران: نی، چاپ اول.
- ۱۶- جلالیان، عبدالحسین (۱۳۷۹). *شرح جلالی بر حافظ*، تهران: یزدان، چاپ اول.
- ۱۷- الجیلی، عبدالکریم (۱۴۱۸). *الانسان الکامل*، حَقِّق نصوصه و علق علیه: ابو عبدالرحمان صلاح بن محمد بن عویضه، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- ۱۸- حافظ، شمس‌الدین محمد (۱۳۶۳). *دیوان*، با توضیحات دکتر خلیل خطیب رهبر، تهران: صفی‌علیشاه، چاپ اول.
- ۱۹- حافظ، شمس‌الدین محمد (۱۳۷۹). *دیوان (براساس نویافته بسیار کهن)*، به کوشش سید صادق سجادی - علی بهرامیان، توضیح واژه‌ها و معنای ابیات: کاظم برگ‌نسی، تهران: فکر روز.

- ۲۰- حافظ، شمس‌الدین محمد (۱۳۸۷). *دیوان*، تصحیح علامه محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی، تهران: اساطیر، چاپ هفتم.
- ۲۱- حجتی، سید محمدباقر (۱۳۷۲). «ابلیس در قرآن و حدیث»، *مجله نور علم*، شماره ۵۲ و ۵۳، مرداد - اسفند، ۷۲-۱۳۱.
- ۲۲- حقی بروسوی، اسماعیل (بی تا). *تفسیر روح‌البیان*، بیروت: دارالفکر.
- ۲۳- حمیدیان، سعید (۱۳۹۰). *شرح شوق*، ج ۱، تهران: قطره، چاپ اول.
- ۲۴- \_\_\_\_\_ (۱۳۹۲). *شرح شوق*، ج ۴، تهران: قطره، چاپ اول.
- ۲۵- خادم‌علما، علی (۱۳۶۷). «دفاع صوفیه از ابلیس»، *کیهان اندیشه*، شماره ۲۰، مهر و آبان، ۷۰-۸۱.
- ۲۶- خاقانی، افضل‌الدین (۱۳۷۸). *دیوان*، تصحیح دکتر ضیاء‌الدین سجادی، تهران: زوار، چاپ ششم.
- ۲۷- خرّمشاهی، بهالدین (۱۳۷۵). *حافظ‌نامه*، تهران: علمی و فرهنگی، چاپ هفتم.
- ۲۸- خرّمشاهی، بهاء‌الدین (۱۳۸۷). *حافظ*، تهران: طرح نو، چاپ چهارم.
- ۲۹- خواندمیر (۱۳۶۲). *تاریخ حبیب‌السیر*، زیر نظر دکتر دبیرسیاقی، تهران: کتابفروشی خیّام، چاپ سوم.
- ۳۰- دادبه، اصغر (۱۳۹۰). «مکتب حافظ، مکتب رندی»، *دایرةالمعارف بزرگ اسلامی*، ج ۱۹، تهران: مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، چاپ اول، ۵۹۴-۶۳۶.
- ۳۱- ذوالنور، رحیم (۱۳۸۸). *در جستجوی حافظ*، تهران: زوار، چاپ پنجم.
- ۳۲- رازی، فخرالدین (۱۴۲۰). *تفسیر الکبیر (مفاتیح‌الغیب)*، بیروت: دار احیاء التراث العربی، الطبعة الثانية.
- ۳۳- رازی، نجم (۱۳۷۴). *مرصادالعباد*، به اهتمام دکتر محمدامین ریاحی، تهران: علمی و فرهنگی، چاپ ششم.
- ۳۴- رستگار فسایی، منصور (۱۳۹۴). *شرح تحقیقی دیوان خواجه شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی*، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، چاپ اول.
- ۳۵- رضی، احمد (۱۳۸۳). «دیوان حافظ بازترین متن ادب فارسی»، *پژوهشهای ادبی*، سال اول،

شماره ۴، ۱۱۵-۱۳۱.

- ۳۶- ریاحی، محمدامین (۱۳۷۴). گلگشت در شعر و اندیشه حافظ، تهران: علمی.
- ۳۷- زریاب خویی، عباس (۱۳۸۳). «ابلیس در قرآن»، دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۲، تهران: مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، چاپ پنجم، ۵۹۶-۵۹۴.
- ۳۸- سبزواری، محمدابراهیم (۱۳۸۶). شرح گلشن راز، مقدمه، تصحیح و تعلیقات: دکتر پرویز عباس داکانی، تهران: علم، چاپ اول.
- ۳۹- سجادی، سید جعفر (۱۳۸۳). «ابلیس در علم کلام»، دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۲، تهران: مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، چاپ پنجم، ۵۹۶ و ۵۹۷.
- ۴۰- سعادت پرور، علی (تدوین کننده) (۱۳۸۵). جمال آفتاب و آفتاب هر نظر (شرحی بر دیوان حافظ برگرفته از جلسات اخلاقی علامه طباطبایی)، تهران: احیاء کتاب، چاپ پنجم.
- ۴۱- سلطان ولد، بهاءالدین (۱۳۷۶). انتہانامه، مقدمه، تصحیح و تعلیق: محمدعلی خزانه دارلو، تهران: روزنه، چاپ اول.
- ۴۲- سمعانی، احمد (۱۳۸۴). روح الارواح فی شرح اسماء الفتحاح، تصحیح نجیب مایل هروی، تهران: علمی و فرهنگی، چاپ اول.
- ۴۳- سنایی، ابوالمجد (۱۳۸۸). دیوان، به سعی و اهتمام مدرس رضوی، تهران: سنایی، چاپ هفتم.
- ۴۴- سودی بسنوی، محمد (۱۳۵۷). شرح سودی بر حافظ، ترجمه دکتر عصمت ستارزاده، ارومیه: انزلی، چاپ چهارم.
- ۴۵- شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۸۷). در اقلیم روشنائی (تفسیر چند غزل از حکیم سنایی غزنوی)، تهران: آگه، چاپ چهارم.
- ۴۶- شمیسا، سیروس (۱۳۷۹). بیان، تهران: فردوس، چاپ هشتم.
- ۴۷- صائب تبریزی (۱۳۸۷). دیوان، به کوشش محمد قهرمان، تهران: علمی و فرهنگی، چاپ پنجم.
- ۴۸- طبری، محمد بن جریر (۱۳۸۷ ق). تاریخ الامم و الملوک، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت: روائع التراث العربی، الطبعة الثانية.
- ۴۹- عطار (۱۳۷۱). جوهرالذات، تهران: اشراقیه.

- ۵۰- عطار، فریدالدین (۱۳۸۳ الف). *منطق الطیر*، مقدمه، تصحیح و تعلیقات: دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: سخن، چاپ اول.
- ۵۱- \_\_\_\_\_ (ب). *تذکره‌الاولیا*، بررسی، تصحیح متن، توضیحات و فهرست‌ها: دکتر محمد استعلامی، تهران: زوار، چاپ چهاردهم.
- ۵۲- \_\_\_\_\_ (الف). *مصیبت‌نامه*، مقدمه، تصحیح و تعلیقات: دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: سخن، چاپ اول.
- ۵۳- \_\_\_\_\_ (ب). *اسرارنامه*، مقدمه، تصحیح و تعلیقات: دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: سخن، چاپ دوم.
- ۵۴- *عین‌القضات همدانی* (۱۳۴۱). *تمهیدات*، تصحیح عقیف عسیران، تهران: دانشگاه تهران، چاپ اول.
- ۵۵- فرشبافیان صافی، احمد (۱۳۸۵). «من ملک بودم و فردوس برین جایم بود»، *مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید چمران اهواز*، سال دوم، شماره اول، بهار و تابستان، ۱۷۸-۱۵۹.
- ۵۶- قیصری، ابراهیم (۱۳۹۲). *یک نکته از این معنی*، تهران: جامی، چاپ اول.
- ۵۷- کمپانی زارع، مهدی (۱۳۹۰). *ابلیس عاشق یا فاسق؟*، تهران: نگاه معاصر، چاپ اول.
- ۵۸- مجتبیایی، فتح‌الله (۱۳۸۳ الف). «آدم»، *دایرةالمعارف بزرگ اسلامی*، ج ۱، تهران: مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، چاپ پنجم، ۱۷۲-۱۷۹.
- ۵۹- \_\_\_\_\_ (ب). «ابلیس در ادب فارسی و عرفان»، *دایرةالمعارف بزرگ اسلامی*، ج ۲، تهران: مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، چاپ پنجم، ۵۹۷-۶۰۵.
- ۶۰- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۶). *شرح شکن زلف*، تهران: سخن، چاپ اول.
- ۶۱- مرتضوی، منوچهر (۱۳۸۴). *مکتب حافظ*، تبریز: ستوده، چاپ چهارم.
- ۶۲- مسعودی، علی بن حسین (۱۳۷۱). *اخبارالزمان*، ترجمه کریم زمانی، تهران: اطلاعات، چاپ اول.
- ۶۳- مصاحب، غلامحسین (سرپرست) (۱۳۸۷). *دایرةالمعارف فارسی*، تهران: امیرکبیر، چاپ چهارم.



- ۶۴- مطهری، مرتضی (۱۳۷۴). *عرفان حافظ*، تهران: صدرا، چاپ دوازدهم.
- ۶۵- مولایی، محمدرور (۱۳۶۸). *تجلی اسطوره در شعر حافظ*، تهران: توس، چاپ اول.
- ۶۶- مولوی، جلال‌الدین (۱۳۷۸). *مثنوی (براساس نسخه قونیه)*، به تصحیح و پیشگفتار دکتر عبدالکریم سروش، تهران: علمی و فرهنگی، چاپ چهارم.
- ۶۷- میدی، ابوالفضل (۱۳۷۱). *کشف الاسرار و عده الابرار*، به سعی و اهتمام علی‌اصغر حکمت، تهران: امیرکبیر، چاپ پنجم.
- ۶۸- نرم‌افزار تاریخ ایران اسلامی (متن ۲۷۶ کتاب)، قم: مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی.
- ۶۹- نرم‌افزار جامع تفاسیر نور (متن ۵۷۲ کتاب)، قم: مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی.
- ۷۰- نرم‌افزار درج ۴ (بزرگ‌ترین کتابخانه الکترونیکی شعر و ادب فارسی، ۲۳۶ اثر نظم و نثر ادبی)، تهران: مؤسسه فرهنگی مهر ارقام ایرانیان.
- ۷۱- نرم‌افزار عرفان ۳ (متن ۱۰۵ کتاب)، قم: مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی.
- ۷۲- *نهج‌البلاغه* (۱۳۷۹). ترجمه دکتر سید جعفر شهیدی، تهران: علمی و فرهنگی، چاپ هجدهم.
- ۷۳- نیر تبریزی (۱۳۱۹). *دیوان (آتشکده)*، تبریز: کتابفروشی هاتف، علمی و محمدی.
- ۷۴- نیساری، سلیم (۱۳۸۶). *دفتر دگرسانی‌ها در غزل‌های حافظ*، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- ۷۵- نیشابوری، ابواسحاق ابراهیم (۱۳۸۶). *قصص‌الانبیاء*، به اهتمام حبیب یغمایی، تهران: علمی و فرهنگی، چاپ پنجم.
- ۷۶- نیکلسون، رینولد. ا. (۱۳۵۸). *تصوّف اسلامی و رابطه انسان و خدا*، ترجمه و حواشی: دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: توس.
- ۷۷- ونسینک، ا. ج؛ ل. گاردت (۱۳۵۵). «ابلیس»، *دانشنامه ایران و اسلام*، ج ۲، زیر نظر احسان یارشاطر، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چاپ اول، ۳۷۸-۳۸۱.
- ۷۸- هاکس، مستر (۱۳۸۳). *قاموس کتاب مقدس*، تهران: اساطیر، چاپ دوم.
- ۷۹- هروی، حسینعلی (۱۳۹۲). *شرح غزل‌های حافظ*، به کوشش دکتر عنایت‌الله مجیدی و دکتر زهرا شادمان، تهران: نشر نو با همکاری نشر آسیم، چاپ اول.
- ۸۰- *هزار حکایت صوفیان (از مولفی ناشناخته)* (۱۳۸۹). مقدمه، تصحیح و تعلیقات: دکتر حامد

خاتمی‌پور، تهران: سخن، چاپ اول.

۸۱- همایون فرخ، رکن‌الدین (۱۳۷۰). *حافظ خراباتی*، تهران: اساطیر، چاپ دوم.

۸۲- همایی، جلال‌الدین (۱۳۸۵). *مولوی‌نامه (مولوی چه می‌گوید؟)*، تهران: هما، چاپ دهم.

83- Algar, Hamid (1996). ((Eblis)), *Encyclopaedia Iranica*, edited by Ehsan Yarshater, California: Costa Mesa, Mazda Publishers, vol.7, pp. 656-661.

